

سنت‌گرایان و نظم جدید روسی در مناطق اشغالی فرارود (۱۸۶۴ – ۱۹۱۷)

سیده فهیمه ابراهیمی*

دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۲۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۰۴/۲۷؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۳/۱۲/۲۰

چکیده

سلطه نظامی روس‌ها بر فرارود، نخستین بار در قرن نوزدهم، نام ترکستان روس را به جغرافیای سیاسی وارد کرد. آن چه از این قلمرو متعلق به فرارود است، خان‌نشین خوقند و بخش‌هایی از امارت بخارا و خیوه را دربر می‌گیرد. در این نوشتار با عنوان «سنت‌گرایان و نظم جدید روسی در مناطق اشغالی فرارود»، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که «علمای قدیمی و سنتی ساکن در مناطق اشغالی، چه واکنشی به الغای حکومت اسلامی و فرایند استقرار و اجرای نظم جدید روسی داشتند؟» پاسخ اولیه ما این است که این گروه در جستجوی راهی برای حفظ هویت مسلمانی، به‌رغم ستیز آرام اولیه، در نهایت به همگرایی با روس‌ها رسیدند. نتیجه پژوهش با کمی جرح و تعدیل این گونه قابل طرح است که علمای سنتی مناطق اشغالی، گرچه در ابتدا واگرایی به دور از ستیز در پیش گرفتند و از ابزارهای فرهنگی برای حفظ هویت مسلمانی خود بهره بردند، در نهایت به دلیل پذیرش ضعف خود و سودمند دیدن تعامل به همگرایی با روس‌ها رسیدند.

واژه‌های کلیدی: ترکستان، سنت‌گرایان، روسیه، فرارود

* نشانی پست الکترونیکی نویسنده مقاله: sfahimeebrahimi@gmail.com

۱. مقدمه

«تاشکند» نخستین شهر بزرگ فرارود بود که در سال ۱۸۶۵ م/۱۲۸۲ ق سربازان روسی آن را اشغال کردند و از این زمان، دور جدیدی در روابط بین فرارود و روسیه آغاز شد. از نظر ژنرال الکساندر فون کاوفمن (Konstantin Von Kaufman)، نخستین فرماندار کل ترکستان، تاشکند کلید فتح فرارود بود. روس‌ها با تصرف این شهر عملاً شکافی بین دو خان‌نشین بخارا و خوقند ایجاد کردند و توانستند هریک را جداگانه و به نوبت شکست دهند. در می سال ۱۸۶۶ م/۱۲۸۳ ق در منطقه یرجار، ارتش بخارا به فرماندهی امیر در برابر روسیه شکست خورد و گریخت (سامی، ص ۷۱). نبرد با اشغال خجند که بخشی از خانات خوقند بود، دنبال شد. این شهر نیز رسماً به همراه تاشکند ضمیمه روسیه شد و خان‌نشین خوقند به دشت فرغانه محدود شد (Bregel, p. 64). خدایارخان، خان خوقند که مقاومت را بی‌نتیجه دید، قدرت روس‌ها را پذیرفت و خراج‌گزار روسیه شد. پس از آن، تصرف مابقی قلمرو بخارا آغاز شد و اوراتپه و دیزخ^۱ به اشغال روس‌ها درآمد. در جولای ۱۸۶۷ م/۱۲۸۴ ق حکومت روسیه رسماً اعلام کرد که مناطق اشغال شده جزء قلمرو روسیه است و فرمانداری نظامی ترکستان را با مرکزیت تاشکند تأسیس کرد^۲.

هنگام محاصره تاشکند (۱۸۶۴ م) در هر گوشه شهر مردان متنفذ، آقسالان^۳، علما و افراد برجسته محلی در مساجد و مکان‌های عمومی جمع شدند تا درباره این که چطور به حضور غیرمنتظره نیروهای بیگانه پاسخ دهند، تصمیم بگیرند. اندکی بعد نمایندگان روس نیز در صحنه حاضر شدند. چرنیایف (M.G.Cherniaev)، فرمانده روسی، در پایان نبرد و تسلیم شهر بر آن شد تا از اهالی، به ویژه مقامات مذهبی، دلجویی کند؛ به همین دلیل به ملاقات رهبر شهر رفت. هنگام ورود با احترام تعظیم کرد و وعده داد که اداره شهر را به بزرگان دینی بسپرد و در زندگی مذهبی اهالی مداخله نکند. کشیش، اندری مالوف (Andrei Malov) که در تمام صحنه‌های تسخیر شهر حاضر بود، بقیه عمرش را به عنوان کشیش در تاشکند به سر برد (هاپکرک، صص ۳-۳۴۱).

در آگوست ۱۸۶۶ م/۱۲۸۳ ق. عهدنامه‌ای منعقد شد که طی آن تاشکند بخشی از امپراتوری روسیه اعلام شد (Ibid, p.45). در این عهدنامه تصریح شده بود که در شرایط تسلیم شهر، حاکمان جدید باید مطمئن باشند که مردم در دین خود ثابت‌قدم هستند. روسیه تضمین می‌کرد که رعایای جدید امپراتوری به زندگی خود مطابق با شریعت ادامه دهند، مالیات‌های اسلامی را پرداخت و موقوفات را حفظ کنند. روس‌ها در این

مقطع به بیشتر روحانیان برجسته معافیت دائم مالیاتی دادند (Crews, pp. 242, 253). در عهدنامه تاشکند چنین آمده بود: به فرمان پادشاه روسیه و نماینده وی ژنرال چرنیایف به شهروندان تاشکند اعلام می‌کنیم که آنها به خواست و اراده خداوند متعال و دین محمد رسول‌الله نباید از قوانین شریعت دست بکشند. آنها باید در جهت منافع این سرزمین تلاش کنند. نمازهای پنج‌گانه را به موقع ادا کنند. روحانیان در مدارس حضور یابند و دین رسول‌الله را ترغیب کنند. دین اسلام شرب خمر، بازی‌های بی‌معنی (قمار) و امور خلاف اخلاق را ممنوع کرده است؛ بدین دلیل باید از هرگونه بدعت خودداری شود. مردم در سال جاری از پرداخت مالیات معاف می‌شوند و در سال آینده مالیات بر اساس فرمان تزار تعیین می‌شود. همچنین پس از امضای عهدنامه به قاضی کلان و ریش سفیدان هدایایی داده شد. مأموران روسی متعهد شدند که از ایمان همه افرادی که از تزار اطاعت می‌کنند دفاع کنند. آنها به ساکنان سمرقند وعده دادند که در صورت تسلیم، صلح و آرامش برایشان بیاورند. فرماندار کل سوگند یاد کرد تا نظم اسلامی را بازگرداند و پایان جنگی را که در آن هر دو طرف کشته داده بودند، اعلام کرد. او همچنین پایان حکومت حاکم ستمگری را که حتی قوانین دین خود را رعایت نمی‌کرد، اعلام کرد (Ibid., p. 242).

رویکردهای محتاطانه مذکور ریشه‌های قابل تأملی دارد: تاریخ اعمال سیاست روسی‌سازی در استپ و نواحی سرزمینی قرقیز و قزاق به ما نشان می‌دهد که روند مسیحی‌سازی و به تبع آن ساخت کلیسا با شدت و قدرت اجرا می‌شد و کلیسا کاملاً در تقابل با مساجد در این مناطق قد علم کرده بود. با وجود این، این فرایند کاملاً موفق نبود و روس‌ها نتوانستند ساکنان این مناطق را به طور کامل با خود همسو کنند. هنگامی که آنها به مناطق جنوبی استپ رسیدند، اسلام هراسی، درد مشترک مقامات تزاری بود و روز به روز شدت می‌یافت، اما رویکرد توأم با حزم و تدبیر را از یاد نبردند (soucek, p. 204). از همان روزهای نخست، فعالیت دینی مسلمانان ترکستان زیر نظارت دائم حکومت تزاری قرار گرفت. طبق ماده ۵۴ نظام‌نامه اداره ترکستان، مصوب سال ۱۸۶۸م/۱۲۸۵ق. تمام اختیار امور دینی به استثنای مسئله نکاح عائله که در ذمه قاضی قرار گرفت، به فرماندار نظامی ولایت‌ها واگذار شد (Кушматов, С. 106).

آن چه در این نوشتار به آن خواهیم پرداخت، این است که پس از اشغال رسمی خان‌نشین خوقند و بخش‌هایی از بخارا و انضمام آن به فرمانداری کل ترکستان (پس از

سال ۱۸۶۴) عالمانی که در این سامان می‌زیستند و به نظم قدیم و حکومت اسلامی تعلق داشتند، چه واکنشی در برابر سقوط حکومت اسلامی و فرآیند استقرار و اجرای نظم جدید روسی نشان دادند؟ پاسخ اولیه ما به این پرسش این است که علمای سنت-گرای جغرافیای سیاسی جدید (خان‌نشین خوقند و بخش‌های تصرف شده از امارت بخار است) متناسب با شرایط زمانی، در جستجوی راهی برای حفظ هویت مسلمانی مردمان خود، به‌رغم ستیز آرام اولیه، در نهایت به همگرایی با روس‌ها رسیدند.

در پیشینه موضوع مذکور، توجه به این نکته مهم است که منابع و مآخذی که به این دوره از حیات مسلمانان در فرارود اختصاص دارند، نقطه ثقل توجهشان شکل‌گیری جریان جدید و صف‌آرایی علمای سنتی و قدیمی در برابر آنهاست؛ به همین دلیل برای تولید روایتی تاریخی از سنت‌گرایان مناطق اشغالی، ناگزیر اطلاعات پراکنده را از مجموعه مآخذی که به درگیری‌های جدید و قدیم پرداخته‌اند، بیرون آورده و به صورت موضوعی مستقل در اصل رویداد حضور روس‌ها بررسی کردیم. بیشترین سهم در پیشینه این نوشتار از آن اثری با نام «مناقب دوکچی ایشان» از نویسنده‌ای ناشناس است که در سال‌های اخیر بختیار باباجانف و گروهی از محققان آن را گردآوری و به چاپ رسانده‌اند. مختصر روایت‌های منحصربه‌فردی که در مقدمه این اثر آمده است تنها منبعی بود که امکان نگارش مقاله‌ای مستقل را درباره سنت‌گرایان مناطق اشغالی میسر کرد.

در بررسی آراء پژوهشگرانی که در این نوشتار از آثارشان بهره گرفتیم به این موضوع می‌توان اشاره کرد که اساساً نگاه عموم آنها به علمای سنتی و قدیمی به دلیل مخالفت این علما با جریان اصلاح‌طلب بسیار منفی است؛ لذا با فرض بر خطاکار بودن علما، عملکرد آنها را در سال‌های حضور روس‌ها تحلیل کرده‌اند. در این نوشتار تلاش می‌شود که فارغ از این نگاه و به دور از درگیری قدیمی و جدیدی، کلیت واکنش این گروه (اعم از مثبت و منفی) در برابر شرایط جدید بررسی شود.

۲. علمای سنتی فرارود در جغرافیای سیاسی جدید

با تأسیس فرمانداری کل در سال ۱۸۶۵/م ۱۲۸۲ق. بسیاری از ساکنان خوقند به ترکستان شرقی (کاشغر، یارکند و جاهای دیگر) مهاجرت کردند.^۴ در منطقه زرافشان بسیاری از علما، از جمله قضاات به قلمرو امارت بخارا گریختند (Morrison, p.253). بعدها با شروع سیاست «عدم دخالت در حیات دینی مردم مسلمان»^۵ برخی از

پناهندگان، داوطلبانه به ترکستان بازگشتند (Erkinov, p.20). البته، نخبگانی مثل یعقوب‌خان توره^۶ هرگز نظم جدید را نپذیرفتند. او در زمان اشغال به عنوان فرستاده^۷ خان خوقند به استانبول رفت و در پی کسب حمایت سلطان عثمانی در برابر بخاراییان و روس‌ها بود^۸. دو سال بعد از اشغال، به کاشغر رفت و سفیر امارت تازه‌تأسیس کاشغر شد. وی توانست به هواداران طریقت‌های صوفیه در خانقاه‌های استانبول متصل شود؛ اما بیشتر علما در قلمرو تحت قدرت روسیه باقی ماندند و الگوی امپراتوری نیز مبنی بر اعتماد بر قدرت مذهبی به عنوان ابزار دولت‌سازی ادامه داشت (Crews, p.255).

در سراسر خاک فرارود، سمرقند که دیگر در قلمرو تحت اشغال روس‌ها واقع شده بود، پس از بخارا مرکز حیات مسلمانان بود و رفتار حیات اجتماعی را امام‌ها، مدرس‌ها و ملاهای مدرسه معین می‌کردند. آنها به خلق می‌آموختند که زندگی بر طبق شریعت واجب است. از آنجا که مسلمانان این بخش به طور مستقیم تحت سیاست روسی‌سازی قرار گرفته بودند و با مسیحیان هم‌زیستی مداوم داشتند، خطر بیشتری آنها را تهدید می‌کرد؛ به همین دلیل، علما سعی داشتند تا از راه‌های مختلف این تهدیدات را از مردم دور کنند و دین را زنده نگه دارند؛ لذا به آنها می‌گفتند: هر چیز که برای انسانیت لازم است، به طور کامل در قرآن و تفسیرهای قدیم آمده است. مسلمانان مادامی که تعلیمات پیغمبر را رعایت می‌کردند، قدرتمند بودند. در این مورد آنها به دوران طلایی خلفا اشاره می‌کردند و می‌گفتند: مسلمانان همین که آموختن از کافران را آغاز کردند، به هر گونه بدبختی و فلاکت دچار شدند؛ چنان‌که ترکیه و ایران به محض الگوبرداری از کافران در بسیاری موارد، دولتشان ضعیف شد (Рачаёв, С.404).

۲-۱. مخالفت علیه اقدامات حوزه قضا

یک سال پیش از اشغال نظامی منطقه، اصلاحات قانونی بسیاری در بخش اروپایی روسیه صورت پذیرفت و به واسطه آن برای نخستین بار برخی از قوانین قضایی غربی در آن دیار اجرا شد. از نظر روس‌ها اجرای قوانین مدنی جدید برای منطقه‌ای (فرارود) که توسعه نیافته بود کار مناسبی نبود (Morrison, p.251). آن چه که در مجموع در سراسر سال‌های حضور آنها یک به یک اجرا شد به این شرح است:

محدود کردن تعداد قضات مسلمان، الغای برخی از حدود و تعزیرات، ایجاد محاکم روسی و استفاده از قضات روسی، برگزاری انتخابات برای انتخاب قضات محلی، آزاد

گذاشتن بومیان برای رجوع به محاکم شرع یا محاکم روسی و... (شریف و رستم شکوری، ص ۷۴؛ پاشینو، ص ۲۷۵)

در برابر این اقدامات که قدرت رجال دینی را محدود می‌کرد، طبیعتاً علما طرفدار برقراری مجدد موقعیت نامحدود شریعت بودند، اما درعین حال از مخالفت و مقابله آشکار با حکومت روسیه می‌ترسیدند (XOTAMOB, C.122). رویه‌ای که در اینجا بسیار قابل توجه است، نوشتن عریضه از جانب آنها برای مقامات روسی بود؛ برای مثال یک بار در عریضه‌ای اعتراضی که تقریباً ۶۱ ملا آن را امضا کرده بودند، از حکومت روسیه تقاضای عدالت کردند (Morrison, p.258).

روس‌ها مخالفت علما و ملاحا را علیه قضات منصوب آنها، ناشی از حسادت و تعصب دینی می‌دانستند. علت این قضاوت ماجراهایی بود که این فرضیه را در ذهن آنها قوت می‌داد؛ برای مثال، همان فردی که علما بر ضدش عریضه نوشتند و از او شکایت کردند، ۵۵۱ نفر از ساکنان روستاهای مختلف به همان فردی که علما بر ضدش عریضه نوشته و از او شکایت کردند، نامه تشکرآمیز نوشتند (Ibid). قضاتی که عزل می‌شدند آرام نمی‌نشستند. در سال ۱۸۶۹م/۱۲۸۶ق فرماندار سمرقند نامه‌ای به آبراموف (فرماندار منطقه زرافشان) نوشت و در آن هشدار داد که قضات معزول به یک حزب روحانی در شهر پیوسته‌اند و به عزل قضات اعتراض دارند (Ibid., p.259).

هنگامی که پهلن^۷ به دستور امپراتور برای بررسی اوضاع و اجرای اصلاحات به منظور کاهش فشار و از بین بردن زمینه‌های شورش پس از انقلاب ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق. به این سرزمین آمد، شیوخ و علمای مسلمان و ساکنان آمودریا عریضه‌ای را برای وی فرستادند. آنها معتقد بودند انحطاط اخلاقی که در جامعه وجود دارد، ریشه‌اش مربوط به زمان اخیر، یعنی زمان اشغال است؛ زیرا پیش از آمدن روس‌ها، مفتی‌ها و رئیس‌ها وجود داشتند و اخلاق را در بین مردم رشد می‌دادند.

نکته دیگری که علما بر آن تأکید داشتند این بود که انحطاط زمانی رخ داد که فرآیند انتخاب قضات تغییر کرد. وقتی آقسقالان این قدرت را به دست آوردند که قاضی را انتخاب کنند، آنها نامزدهایی مثل خودشان، یعنی افراد جاهل بی‌اخلاق و ناآگاه از شریعت اسلامی را انتخاب کردند. قاضی‌ها که طبق قوانین جدید از راهنمایی روشن‌گر مفتیان بی‌بهره شده بودند، قضاوت‌های خلاف شریعت صادر می‌کردند، حتی مسائلی مانند قتل و دزدی را محاکم شرع بی‌مجازات رها می‌کردند. علاوه بر این، از نظر آنان اعمال محدودیت در تعداد قضات نیز که حافظان شریعت بودند، موجب رواج انحراف

اخلاقی می‌شد. در این عریضه علما درخواست کردند که قضات منصوب حکومت روسیه، دیگر قدرت دخالت در موضوعات دینی را نداشته باشند (Crews, p.1.290). آنها به نامزدی غیرروحانیان برای منصب قضا اعتراض کردند (Ibid, p.264). عریضه‌نویسان برای بازگرداندن نظم اخلاقی با چشمانی اشکبار خواستار برگردانده شدن مناصب مفتی و رئیس بودند. آنها همچنین درخواست کردند که قضات تنها از میان افرادی انتخاب شوند که اخلاق مدار هستند و شریعت را به خوبی می‌دانند و دانش آنها ارزیابی شده است (Ibid, p.291).

۲-۲. مخالفت با سیاست‌ها در حوزه وقف

مقامات روسی معتقد بودند که وقف مهم‌ترین منبع قدرت روحانیان مسلمان است و بر حفظ تعصب دینی تأثیر دارد؛ بنابراین، حکومت تزاری به منظور رفع این خطر، تدابیر بسیاری اندیشید. در ابتدا وعده دادند که قداست اوقاف را ارج نهند، اما برای تنظیم مسائل مربوط به زمین‌های وقف اداره متمرکز تشکیل دادند. این اداره اساساً برای محدود کردن مالکیت وقف فعالیت می‌کرد و تدابیری را در این زمینه اجرا می‌کرد (Хамон, Сс.101-3)؛ برای مثال، حکومت از یک طرف مانع شکل‌گیری وقف‌های نو می‌شد و از طرف دیگر وقف‌های پیشین را هم منحل نمی‌کرد. درباره این اوقاف سیاست این بود که به طرق مختلف سعی می‌کرد درآمد آنها را محدود کند^۱ (Ibid).

در واکنش به این سیاست‌ورزی روس‌ها، علما سعی کردند تا به شکل‌های گوناگون به مقابله با آنها بپردازند. اقدامات روحانیان از پنهان کردن و تحویل ندادن اسناد وقف تا سرکشی کردن از فرمان حکومت تزاری و تحریک بر ضد مسیحیان را دربر می‌گرفت. در سال ۱۳۱۴/۱۸۹۶ ق. متولیان در پاسخ به نتایج کمیته در باب اعتبار وقف، بر مخالفتشان با تصمیم حکومت تزاری که عوایدشان را به خطر می‌انداخت پافشاری کردند. در اعتراض نامه‌هایی که به کمیته فرستاده بودند، متولیان درخواست تداوم عواید املاک وقفی را داشتند؛ برای مثال، درباره اوقاف خواجه عبیدالله احرار متولیان وقف چنین نامه‌ای را به مقامات روسی نوشتند:

«ما متولیان وقف جناب خواجه احرار، حاجی رحیم پسر خواجه سبحان‌قلی و متولی مدرسه سفید، اولیا خواجه پسر بزرگ خواجه با کمال احترام نسبت به فرماندار محترم از شما تقاضا داریم در نظر داشته باشید که خواجه احرار این وقف را برای مخارج روزانه و... حدوداً ۵۰۰ نفر از جمله بزرگسالان، خردسالان، زنان و فرزندان باقی‌مانده داده است. آنها

چیزی ندارند و حتی نمی‌توانند کارگران فصلی باشند. مدرسه مذکور چهار ملا دارد که ادامه فعالیت علمی آنها منوط به وقف است و ما امیدواریم جناب‌عالی وقف سابق را دوباره فعال نمایند. این امر وارثان خواجه احرار و ملاهای مدرسه را تحت حمایت قرار خواهد داد. احتراماً ما اثر انگشت خود را گذاشته و به شما قول می‌دهیم» (ازدالگا، صص ۱۰۴-۵).

متولیان همچنين استدلال می‌کردند ساکنانی که بیش از ۴۰۰ سال است که ملکی را تصرف نموده‌اند و یا ادعای حقوق قانونی از دارایی‌های وقفی داشتند، بپذیرند که این املاک بخش قانونی وقف است (همان‌جا).

۲-۳. مخالفت با آموزش جدید

یکی از حوزه‌های فعالیت روس‌ها در جغرافیای سیاسی جدید، مسئله آموزش و ایجاد مدارس جدید بود. فرماندار روسی ترکستان بر این باور بود که قطع حمایت دولت و به پایان رسیدن موقعیت ممتاز مدارس عالی اسلامی در تأمین نیروهای حکومتی، این مدارس را به حدی تضعیف خواهد کرد که خود یا به نحوی اساسی دگرگون خواهند شد و یا از حیث ارتفاع خواهند افتاد (اشپولر، ص ۱۲۱). وی برای جبران خلأیی که انتظار داشت از انحطاط مدارس بومی حاصل شود، توسعه نظام مدارس ابتدایی روسی و پس از مدتی، مدارس روسی - بومی را تشویق کرد و سیاست رسمی دولت نیز بر آن بود که تنها از مدارس روسی که روس‌ها و بومیان با هم در آن تحصیل می‌کردند، حمایت کند (Morrison, pp.9-68). در برابر اقدامات روس‌ها در حوزه آموزش در این سال‌ها، بسیاری از اندیشمندان مسلمان مدارس روسی را به شیوه نو بنا نهادند که در آنها علاوه بر علوم متداول مکتب، به شیوه‌ای نو این علوم دنیوی مثل تاریخ، جغرافیا و... نیز تدریس می‌شد.^{۱۰}

درباره آموزش مظاهر علوم نوین و یادگیری آن که به طور مشترک در مدارس روسی و بومی جدید ارائه می‌شد، بین علمای سنتی سراسر فرارود (اعم از قلمرو تحت اشغال روس‌ها، بخارا و خیوه) اتفاق نظر وجود داشت؛ البته علمایی که در مناطق اشغالی می‌زیستند، کمتر جرئت مخالفت داشتند. آن چه بیشتر از جانب آنها مشاهده می‌شد، انتقادهای تند و مکرر به علمای معتقد به اصول و علوم جدید بود؛ چنان‌که پس از رونق مدارس اصول جدید بومی، این علما هماهنگ با یکدیگر در مساجد فریاد برآوردند که شریعت از دست رفت، دین ضایع گشت و کتب ضالّه در میان مسلمین شیوع یافت. آنها علوم جدید را علوم شیطنانی می‌نامیدند و تعلیمش را حرام می‌دانستند (آینه، ۲۹

جمادی‌الاولی ۱۳۳۲، ش ۲۵/عینی، ص ۲۶). آنها می‌گفتند: هر کس که زبان روسی را بیاموزد، کم‌کم اخلاقش فاسد و اعتقادش از دین سست می‌شود (آینه، چهار شعبان ۱۳۳۲، ش ۳۴)؛ البته، در میان علمای سنتی این مناطق افرادی نیز پیدا می‌شدند که شهادت مقاومت داشتند. هنگامی که عالمی با نام ملا غیاث‌الدین به مقام قضای دیزخ رسید، با اقداماتش سبب شد مردم فرزندان خود را از مدارس بیرون بکشند؛ زیرا جاسوسان او شایعاتی درباره معلم بومی مدرسه روسی - بومی آن شهر در بازارها پخش کردند. این قاضی، معلم مذکور را سگ روسیه می‌خواند و به فرزندان مسلمان اجازه رفتن به این مدارس را نمی‌داد. در نتیجه همین اقدامات بود که تعداد دانش‌آموزان این مدارس از ۲۳ نفر در سال ۱۳۱۱/م ۱۸۹۳ق به تدریج به یازده نفر رسید. این قاضی از «ایشان‌ها»^{۱۱} بود؛ به همین دلیل افرادی مثل سالکوف (Salkov)، نویسنده روس، شکست مدارس روسی - بومی را به طور گسترده طرح و نقشه «ایشان‌ها» می‌دانست که البته نظر رایج در آن زمان شده بود (Morrison, p.70).

۲-۴- تلاش علما برای حفظ هویت مسلمانی

تقابل استعمار روسیه با این گروه از علمای قدیمی، موجب شد هویت اسلامی در میان این علما و مؤمنان عادی دیگر که به آنها نزدیک بودند، تقویت شود. تلاش این گروه از علما برای قوت‌یابی دوباره دین، در واقع واکنش دفاعی آنها بود که با افزایش اقتدار روس‌ها، توسعه می‌یافت. این مسئله در تولید آثار دینی نیز مشاهده می‌شد؛ برای مثال، علمای ترکستان تکثیر فراوان کتبی که اصول ابتدایی شریعت را در قالب مختصر (-مجمول‌ها) به زبان محلی توضیح می‌داد، در دستور کامل کار خود قرار دادند. این مختصرها برای توده‌های مردم تهیه شده بود. در مقدمه این آثار نویسنده که اغلب نام آن مجهول بود، ضمن شکایت از شرایط دشوار موجود، انگیزه خود را حفظ ایمان واقعی اذعان می‌داشت. علت این احساس نگرانی، بیش از همه به دلیل تماس‌های نزدیک و مداوم برخی از مسلمانان با مسیحیان روس بود^{۱۲}. نویسندگان از دست رفتن ایمان خالص را از ویژگی‌های آخرالزمان می‌دانستند و سپس برای پیشگیری از آن راه‌حل ارائه می‌دادند. برخی نویسندگان ناگزیر بودند تا دوباره وظایف اخلاقی و دینی مؤمنان را به یاد آنان آورند.

یکی از این مختصرها که ۱۸۴ صفحه داشت به عالمی مشهور به نام ملا میرزا عالم بن میرزا رحیم تاشکنندی تعلق داشت (Erkinov, p.22) در مقدمه این مختصر، نویسنده مستقیماً ضعف اسلام و مسلمانان را به انحلال خانات خوقند از سوی روسیه پیوند می‌دهد و از هجوم روس‌ها تفسیری مکاشف‌ای دارد (Ibid). جالب‌تر از آن، بررسی انتقادی نزاع سیاسی و درون قومی (به تعبیر نویسنده «فتنه») خانات آن زمان است که با نتیجه‌ای قابل انتظار (آمدن روس‌ها) به پایان می‌رسد: روس‌ها توسط خداوند به عنوان تنبیه برای بی‌نظمی مداوم در خانات و نقض صریح شریعت فرستاده شدند (Ibid).

عالم قل در محکمه حکومتی خدایارخان، آخرین خان خوقند (۱۸۷۵-۱۸۶۵ م / ۹۲-۱۲۸۲ق) خدمت می‌کرد و شاهد همه مشکلات و نزاع‌های سیاسی و درون قومی در طی دوره حکومت خان بوده است؛ برای مثال، او شاهد شورش عبدالرحمن آفتابچی (ناصر و محرم اسرار خدایار خان) بود که ارتش ژنرال اسکوبلف آن را سرکوب کرد. این حادثه به شدت رویکرد او را تحت تأثیر قرار داد و سبب خصومت او با روس‌ها شد. وی معتقد بود تقلید از روس‌ها (در رفتار یا لباس) و حتی قرض گرفتن چیزهایی از آنها، نشان از دست رفتن ایمان است.

در عین حال، سنتی‌های آن زمان ظهور جریان مدرنیته را در میان مسلمانان محلی (منظور همان نوگرایان در اشکال مختلف) و به ویژه پیشنهاد‌های آنها را برای گرفتن چیزهای معینی از روس‌ها، «شکاف یا ترک دین» و نشان دیگری از نزدیک شدن به آخر دنیا می‌دانستند (Ibid, p.23). در آثار برخی اندیشمندان مناطق اشغالی هشدار داده می‌شود که کفار بی‌دین جهان را پر کرده‌اند و به جای امر به معروف، آثار شیطانی آشکار شده است. در این دوره، مردم عدالت، انسانیت، صداقت و تعالیم دینی را فراموش کرده‌اند. برخی از آنها دوره جدید را با عنوان «آخرالزمان» نامیده‌اند (Crews, p.255).

قطعاً بخشی از ترس نویسندگانی مثل ملا عالم درباره از دست رفتن اسلام به دلیل نگرانی برای حفظ دین در جامعه است، اما بُعدی از آن باید از زاویه جایگاه علمای سنتی در میان اکثریت توده‌های مردم و ترس از به خطر افتادن آن نگریسته شود. ملا عالم شرایط جدید را بسیار دشوار می‌دانست؛ زیرا تازه‌واردان برتری سیاسی و اقتصادی خود را با انحلال خان نشین خوقند، در جذب نخبگان اقتصادی و دینی (ایشان‌ها، قاضی‌ها، ملاها و بای‌ها^{۱۲}) و به دست آوردن نظر اشرافیت قبیله‌ای نشان داده‌اند. این

برتری سنتی‌ها را به چالشی گرفتار کرده بود که تنها پاسخ از نظر نویسندگان برای رفع این نگرانی، «اجتناب از آمیختن با روس‌ها» (اول از همه به لحاظ دینی) بود. در رویکردی دیگر برای واکنش به این شرایط، کسانی که توان واقعی برای مقاومت نداشتند، بحث انتظار و آمدن مهدی را مطرح می‌کردند. ملا عالم خودش نیز نمی‌توانست از چنین احساساتی خودداری کند و حتی تاریخ ظهور مهدی را سال ۸۷-۱۸۸۶ م/ ۴-۱۳۰۳ ق. اعلام کرد. این تاریخ، زمانی بود که مهدی مسلمانان را از شر کافران نجات می‌داد (C.14, Манакъ и Дукчй йшан -).

کتاب عبرت الغافلین^{۱۴} دوکچی/ایشان^{۱۵} نیز باید در همین راستا و برای حفظ ایمان مؤمنان نوشته شده باشد. نویسندگان در مقدمه، به شدت به اشراف دینی و دیگرانی که روس‌ها منحرف کرده‌اند، انتقاد می‌کند. پس از اشغال تزاری، انتقاد، فرصتی مجدد و پاشنه خارجی روشن‌تری یافت. سنتی‌ها همه خلق و سلوک بد را به روس‌ها به عنوان نیروهای کافر و خارجی و یا به اشراف دینی و خان‌هایی که منحرف شده بودند، نسبت دادند. به‌هرحال، تشدید این قالب و نوع بیان در جریان نخستین روزهای استعمار روسیه می‌تواند به عنوان واکنش خاص به ورود خارجی‌ها و تلاشی منطقی در حفظ جایگاه و منافع اجتماعی و شخصی فهمیده شود. این واکنش خاص، به وضوح می‌توانست دلایل بیشتری برای دوری آشکار از کافران ایجاد کند و این دوری نمی‌توانست آن گونه که استعمارگران روسی درباره مسلمانان تصور می‌کردند، تنها در چند دهه از بین برود (Ibid., pp.20-3/там же, C.14).

۲-۵. تغییر اندیشه سنت‌گرایان در ارتباط با حضور روسیه

پس از شورش اندیجان^{۱۵}، تغییراتی در واکنش این گروه از علما دیده می‌شود. پس از سرکوب شورشیان، جدال شدیدی در میان این علما درباره معنی «شورش» به وجود آمد؛ البته، روس‌ها در این جدال ابتکار عمل را به دست گرفتند؛ به این معنا که پس از شورش و سرکوب آن، فضای سنگینی از فشار در محکومیت حمله مسلحانه بر مردم و به‌ویژه اندیشمندان که انتظار همدلی آنها با مقامات استعماری نمی‌رفت، ایجاد شد. اندیشمندان فهمیدند که رهایی از زنجیرهای فشار استعماری با نزاع سازماندهی نشده، غیرممکن است و تلاش برای مجادله با تزار سفید ظاهراً شکست‌ناپذیر، مساوی با خودکشی است. تجربه غم‌انگیز تعدادی از شورش‌های خودجوش که در طی سال‌های

حکومت استعماری در این قلمرو رخ داده بود، نشان‌دهنده این حقیقت بود (p. 46 , Ibid).

بنابراین، ابتدا کمیّت آثار مکتوب ضد روسی علمای سنتی به شدّت کاهش یافت. از این زمان ما شاهد ظهور آثاری هستیم که نویسندگان در آن سخن از ضرورت استفاده از دستاوردهای روسیه به میان آوردند و به ارتباط‌های آشکار و صریح با آنها فرا خواندند. افزون بر آن، برخی سنتی‌ها ستایش تزار سفید را در خطبه‌ها آغاز کردند و این در حالی بود که دیگران هنوز علیه آنان سخن می‌گفتند.

با وجود این، نکته دیگری که قابل بحث نیست، این است که شورش اندیجان با همه نتایج غم‌انگیزش (به دلیل سرکوب شدید آن) حرکتی محلی باقی ماند و در خانات از آن به طور جدّی حمایت نشد. برعکس، اتهامات زیادی وجود دارند که در آنها گفته می‌شود ایشان بی‌سواد، فتوای صلح با تزار را شکسته است. شاید در ابتدا، به نظر این گونه بیاید که این گروه را باید گروهی سازش‌کار بدانیم، اما حقیقت این است که چنین فتاوی‌ای از جانب افرادی صادر می‌شد که نمی‌توانند به همدلی با روس‌ها مظنون باشند.

گروهی معتقدند که این تحول نتیجه سیاست تساهل‌آمیزی بود که با کاوفمن، نخستین فرماندار کل منطقه ترکستان آغاز شد (Ibid, p.24)؛ البته، بی‌شک بخشی از آن، نتیجه آغاز دوره فشار پس از کاوفمن و این جمع‌بندی از جانب علماست که واقعاً امکان مقابله وجود ندارد و این تقابل به نیستی منجر می‌شود، اما برخی از اندیشمندان محلی از زاویه کاملاً دینی به انتقاد از ایشان پرداختند. فردی به نام «قاضی رحیم خواجه ایشان» در شعرش که در زمان زلزله اندیجان در ۱۹۰۲ سروده است، شکایت می‌کند که ایشان (اشاره به دوکچی ایشان) به مردمش بی‌احترامی کرده است؛ زیرا اگر مسلمانان خدا را فراموش نمی‌کردند و به تزار خدمت می‌کردند، در صلح و آرامش به سر می‌بردند؛ اما چنین نکردند و به دلیل شورش، خداوند اندیجان را تنبیه و شهر را با خاک یکسان کرد. رهبر شورش و حامیان آن نه‌تنها مسئول مرگ قربانیان شورش، بلکه مسئول مرگ آنهایی هستند که بعدها در زلزله کشته شدند.

مورخ اهل فرغانه، محمد عزیز مرغیلانی، در اثر خود به نام «تاریخ عزیزی» ایشان را به دلیل آن که خود را مهدی نامیده است، سرزنش می‌کند. بسیاری دیگر نیز او را شیعه ایرانی و قزلباش دانسته‌اند و برخی او را شیعه اسماعیلی از منطقه پامیر خواندند (p. 46 , Манакиъ – и Дукчй йшан , С).

جستجو در اندیشه دینی این گروه از علمای سنتی که در برابر دشمن قوی قرار گرفتند، ما را به فتاوی می‌رساند که در سنت کهن دینی نیز مسبوق به سابقه بوده است؛ از جمله این احکام، مواردی است که اعلام می‌دارد نقض صلح به لحاظ دینی حرام است. وجود این فتاوا ما را به این نتیجه می‌رساند که گرچه روس‌ها در طرح همگن‌سازی فرهنگی ترکستان به دلایل مختلف موفق نبودند، تلاش مقامات و اندیشه‌وران آنها موجب این شد که در اکثر مؤمنان محلی احساس تعلق به روسیه رشد کند و به تدریج ادبیات سیاسی جدیدی را به وجود آورند که آنها را برای مثال، *مسلمانان روسیه* بنامد. علاوه بر این، گرچه در طی سال‌های بین دو انقلاب^{۱۷}، سنت‌گرایان در کنار بسیاری از گروه‌های دینی و ملی در برنامه‌های سیاسی خود درجات مختلفی از خود مختاری (شامل ارتش و پول رایج مستقل) را اعلام کردند، هیچ‌کدام از آنها دست‌کم در منطقه ترکستان عقب‌نشینی کامل روسیه را نمی‌خواستند. (Ibid., p.25).

۳. احیاگران^{۱۸}

در منابع فرارودی از گروهی علمای مسلمان یاد می‌شود که در فاصله میان سنت‌گرایی و اصلاح‌طلبی حرکت می‌کردند؛ به این معنا که با وجود مخالفت با مدرنیته، اجرای اصلاحاتی را می‌پذیرفتند، لیکن برخی منابع به دلیل عدم شناخت این گروه، آنها را قدیمی و در جرگه سنت‌گرایان و دسته دیگر آنها را طبقه‌ای از روشنفکران می‌دانند که به درجه‌ای از اصلاح معتقدند. عبدالقادر سیاح، نماینده مناسبی از این گروه است. او بسیار سفر کرد، فردی دست‌به‌قلم بود و به نشر مبادرت ورزید. در سال ۱۹۱۵م/ ۱۳۳۳ق مجله «الاصلاح» را منتشر کرد^{۱۹}. این نشریه در نوع خود، نخستین نشریه در سراسر مناطق اشغالی فرارود محسوب می‌شد و تنها به مسائل فقهی و حقوق اسلامی می‌پرداخت. نظریاتی که در این زمینه‌ها در اصلاح منتشر می‌شد، برخلاف آن چه نام نشریه نشان می‌دهد، حاوی گرایش محافظه‌کاری بسیار شدیدی بود. (معمدنژاد، ص ۵۸).

عبدالقادر در عرصه آموزش علوم جدید پر تلاش نبود و اساساً به آن اعتقادی نداشت. اصلاحی که او در مجله خود از آن سخن می‌گفت در ارتباط با درست‌آئینی بود. او در پی اصلاح چیزی بود که تحریف اسلام می‌خواند. نظریه مطرح شده از جانب او، اقتدارش را نه از گفتمان ترقی و علم، بلکه از تقویت سنت اسلامی می‌گرفت. اطلاعات ما درباره این نوع اندیشه‌ورزی در فرارود بسیار اندک است، اما به نظر می‌رسد

افرادی که در اصلاح همکاری داشتند و در راه احیای سنت‌های اصیل و فراموش شده اسلامی تلاش می‌کردند، فعالیت آنها بیشتر همچون حرکت احیاگرانۀ مدارس مدرن در دیوبند هند به شمار می‌آید. علمای فرارود در زمان حکومت روس‌ها همچنان با علمای هند در ارتباط بودند و بسیاری از آنها در این زمان برای تحصیل و مطالعه به هند می‌رفتند. مدرسه دیوبند شاگردانی از بخارا و قازان داشت و این افراد انجمنی را تشکیل داده بودند.

اگرچه اصلاح و اعضای آن نگاهی غیردوستانه به نهضت جدید داشت، در صفحات آن به بحث‌هایی توجه می‌شد که در واقع پیشنهاد اصلاح مدارس (البته نه به شیوه جدید که در آن علوم دنیوی مطالعه می‌شد) بود. علمای احیاگر دست‌اندرکار اصلاح وارث گروهی بودند که در قرن نوزدهم در بخارا بحث تقلید و بازگشت به سنت اسلامی را مطرح کردند (Khalid, p.126). البته به دلیل عدم وجود آثار مکتوب از آنها نمی‌توانیم دلایل و حجت‌های آنها را بفهمیم، توجه به نکاتی که در مجله آنها به عنوان رسانه خبررسانی سنتی‌ها آمده است، ما را با برخی مواضع این گروه آشنا می‌کند. دو مواجهه مهم این گروه، همچون دیگر علمای فرارودی، در برابر روس‌ها و نوگرایان بود و البته مقابله با نوگرایان نیز به همان ترتیب برای تقابل با دنیای مدرن صورت می‌گرفت که در این سرزمین روس‌ها پیش‌قراول آن بودند. نخستین تلاش آنها (مثل همه سنت‌گرایان مناطق اشغالی) در حفظ حیات فرهنگی جامعه اسلامی این بود که جوانان مسلمان را از تأثیر مدنیت روس حفظ کنند و معتقد بودند باید به آنها فهماند که مثل اروپائیان زندگی کردن، لباس اروپایی پوشیدن، ریش تراشیدن، به غنا و تئاتر رفتن، در مکتب روسی درس خواندن و غیره با قانون‌های اسلام هم‌خوانی ندارد. آنها می‌گفتند که روس‌ها و حامیان‌شان رسوم، عادت‌ها و دین ما را نابود می‌کنند. این گروه، حتی گاه در مخالفت خود با روس‌ها تندروی می‌کردند و با حرکت‌های جهادی نیز موافق بودند (Рачаѡов, С.399).

در مواجهه با اصلاح‌طلبان نیز که آنها را به دلیل رویکردهای نوینشان درباره دین سرزنش می‌کردند، از مبانی عقیدتی خود دفاع می‌کردند. در یکی از شماره‌های اصلاح این چنین آمده بود:

«به فکر شما [منظور نوگرایان] اگر دین در راه ترقی مانع باشد، به فکر ما عکس این است. اگر شما و همکارانتان دین را تک پا کرده به طرف ترقی کردن باشید ما در زیر بیرق دین خود در حمایت ایمان و شریعت در تحت نور اسلام و با مدد خدا به مقصدهایی می‌رسیم

که در راه بهتر گردانیدن حیات مسلمانان مؤمن به نزد خود گذاشته‌ایم. ما هیچ‌وقت دین را به دانش‌های دنیوی قربانی نمی‌کنیم به خاطر دنیا شریعت مبارک خود را زیر پا نخواهیم کرد» (Хамон).

از نظر این گروه ریشه بدبختی و مصیبت‌های جامعه اسلامی از این سر می‌زد که مردم از دین اسلام دور شده بودند. ویرانی اخلاق که اصلاح از آن بسیار سخن می‌گفت، گویا نتیجه پیدایش نوگرایان اهل بدعت بود که در جهت ویران کردن اخلاق مقدس مسلمانان می‌کوشیدند (Ibid).

در آراء احیاگران نیز همانند اغلب سنت‌گرایان، چرخشی در رفتار سیاسی آنها در مقابل روس‌ها می‌بینیم. آنها هم‌زمان با دیگر سنت‌گرایان، برتری حاکمیت روسیه را پذیرفتند و علاوه بر این، در مرحله‌ای، تخطی از حکم تزار را خلاف شرع می‌دانستند.

مجله اصلاح در سال ۱۹۱۶م/۱۳۳۴ق به مناسبت سربازگیری از بومیان نوشته بود:

«اسلام، ترکستانیان را موظف نمود که از دولت امپراتوری ما که به ما آزادی دین و اعتقاد عطا کرده است منت دار باشیم. خدا فرموده است که اگر پیروان اسلام در زیر حاکمیت پادشاهی عادل زندگی می‌کنند باید از این خرسند شوند... یکی از فرموده‌های خدا که به واسطه پیغمبر در قرآن بیان یافته است این است که در پیش پادشاه و بزرگان مملکت مطیع و فرمانبردار شدن لازم است، به صنف دولتمندان مطیع و فرمانبردار شدن قانون و قاعده اساسی هر دین است. معنی کلمه اسلام اطاعت و تسلیم شدن است و مسلمان آدم تسلیم شده و مطیع می‌باشد.» (اصلاح، ۱۳۳۲، ش ۱۶)

درباره این تغییر در رویه احیاگران نمی‌توانیم بیشتر سخن بگوییم؛ زیرا اطلاعات ما درباره آنها اندک است و لذا لازم است در قضاوت بیشتر احتیاط کنیم.

۴. نتیجه

مناطق از فرارود که به لحاظ سیاسی از جرگه حکومت‌های اسلامی خارج شده بود، عالمان دینی را در وضعیت خاصی قرار داد. آنها گرچه شرایط پیش‌آمده را از اقتضائات آخرالزمانی می‌دانستند، به دلیل رویارویی مستقیم با روس‌ها نگاه ژرف‌تر و منطقی‌تری به جامعه داشتند. در بررسی علت انحطاط جامعه از منظر این گروه، به این نکته رسیدیم که آنها شرایط جدید را به ویژه در عرصه دین، محصول حضور نیروهای کافر می‌دانستند، اما انتقاد از خود را رها نمی‌کردند؛ بلکه معتقد بودند اختلافات و جدال داخلی شرایط را برای حضور روس‌ها فراهم کرده است.

هم‌زیستی با روس‌ها موجب آن شد که مسلمانان این بخش، نابرابری و در موضع ضعف بودن را به یقین درک کنند. آنها گرچه در مخالفتی آرام انتقادهای خود را به گوش مقامات تزاری می‌رساندند، برخلاف پیش‌بینی روس‌ها به تدریج به تعریف جدیدی از هویت مسلمانی خود دست یافتند.

آن چه به باور روس‌ها وقوع آن قطعی بود، رنگ‌باختن ارزش‌های اسلامی و فراموش شدن اسلام در مواجهه پیوسته و مستقیم با تمدن روسی و دنیای مدرن بود؛ اما آن چه در نهایت به وقوع پیوست، نسخه‌ای متفاوت از خواست روس‌ها بود. در این تعریف که میان سنت‌گرایان و اصلاح‌طلبان جغرافیای سیاسی جدید مشترک بود، علما جامعه‌ای را ترسیم کردند که آن را «دارالعهد» و یا «دارالصلح» می‌نامیدند. در این جامعه، قرار داشتن تحت حکومت غیردینی، مسلمانان را از عمل به تکلیف مسلمانی باز نمی‌داشت. مسلمانان مناطق اشغالی در این تکاپوی جدید پروایی از این نداشتند که خود را مسلمان روسی بنامند و با رهاکردن حس ملی، هویت دینی خود را حفظ کنند؛ بنابراین، مدعای نوشتار حاضر مبنی بر این که «علمای سنت‌گرای مناطق اشغالی متناسب با شرایط زمانی، به‌رغم ستیز آرام اولیه، در جستجوی راهی برای حفظ هویت مسلمانی مردمان خود، در نهایت به همگرایی با روس‌ها رسیدند»، با اندکی تعدیل به این شکل پذیرفتنی است که «علمای سنتی مناطق اشغالی، گرچه در ابتدا واگرایی به دور از ستیز در پیش گرفتند و از ابزارهای فرهنگی برای حفظ هویت مسلمانی خود بهره بردند، در نهایت به دلیل پذیرش ضعف خود و سودمند دیدن تعامل، به همگرایی با روس‌ها رسیدند.»

۵. پی‌نوشت

۱. شهری در بین سمرقند و تاشکند که اکنون به نام «جیزخ» شهرت دارد.
۲. برای پرهیز از به‌کار بردن واژه نادرست «ترکستان» برای خان‌نشین خوقند و بخش‌هایی از امیرنشین بخارا و خان‌نشین خیوه، از آنجا که این بخش مستقلاً نامی در ادبیات سیاسی فرارود نیافت، ناگزیر از جغرافیای سیاسی جدید و یا مناطق اشغالی روس‌ها استفاده کردیم که منظور همین بخش است که روس‌ها آن را ترکستان نامیده‌اند.
۳. ریش سفیدان که به عنوان مقامی رسمی ریاست بخشی را به عهده داشتند.
۴. پرفسور نماز حاتم اف، استاد برجسته تاجیک در گفت‌وگو با نگارنده ابعاد این مهاجرت را بسیار گسترده‌تر می‌دانست، اما انعکاس آن در منابع بسیار کم‌رنگ است.

۵. نظریه مدیریت کردن مردم بدون دخالت در امور آنها که ژنرال کاوفمن اولین فرماندار کل ترکستان آن را به اجرا درآورد.
۶. یعقوب‌خان از قضات مشهور و رئیس یکی از مدارس خان‌نشین خوقند بود. به دلیل منصبی که پدرش در مقام حاکم یکی از ولایات داشت موقعیت ویژه‌ای یافته بود (Crews, p.255).
۷. خوانین فرارود، سلطان عثمانی را رئیس مذهب و خلیفه می‌دانستند. این خان‌ها خود را موظف می‌دانستند که از طریق سفارت فوق‌العاده‌ای که به استانبول می‌فرستادند، این امتیاز افتخاری را که به پیشینیان عطا می‌شد، برای خود به دست آورند (وامبری، ص ۵۲۹).
۸. در ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸م/۱۳۲۶ق. امپراتور، نیکلای دوم، به مجلس دستور داد امور ترکستان را بررسی کند. این بررسی به عهده کنت کنستانتین کنستانتینویچ پهلن گذاشته شد. او به همراه ۲۵ دستیار مسئول انجام دادن این کار شدند. پهلن حقوقدان و از خانواده‌ای بود که سابقه طولانی در خدمت به امپراتوری داشت. اصل گزارش و خاطرات او شامل مجموعه‌ای از نوشته‌ها و عکس‌های او از این سفر است، که پس از انقلاب ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق. از بین رفت. پهلن نیز به آلمان پناهنده شد. در سال ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ق مجدداً آن چه را از سفر ترکستان در خاطر داشت بازنویسی کرد (pahlen, p.3).
۹. حکومت داران به دنبال بهانه بودند تا به سند وقف شبهه وارد و آن را منحل کنند. در این دوران حکومت این گونه معمول کرده بود که کارمندان روسی عواید وقف را سالانه بین متولیان توزیع می‌کردند (آزدالگا، ص ۱۰۳).
۱۰. جنبش نوگرایان که در ادامه جریان معارف پروری و با الهام از این حرکت روشنفکران ترک و تاتار و... در فرارود سال‌های نخست قرن بیست شکل گرفت، با اعتقاد به اصلاح تشکیلات آموزشی به عنوان راه اصلی اصلاح جامعه و با ایجاد تغییرات اساسی در این ساختار، نظم سنتی و قدیم جامعه را دچار دگرگونی ساخت و طرفداران آن با نام «نوگرایان» با استمداد از هم‌فکران ترک و تاتار، تکاپوی نو و مؤثری در حرکت معارف‌پروری فرارود ایجاد کردند.
۱۱. فرارودیان به رهبران صوفی «ایشان» می‌گویند.
۱۲. روس‌ها گرچه به دلایل مختلف از زیست مشترک با مسلمانان پرهیز کردند، به مسلمانان اجازه دادند که به شهرهای آنها که جزایر کوچک فرهنگ مسیحی و روسی بودند، وارد شوند. در سال ۱۹۱۳م/۱۳۳۱ق یک سوم جمعیت در بخش اروپایی تاشکند مسلمان بودند و ۱۶ مسجد در بخش اروپایی موجود بود (گلمرادزاده، ص ۲۷). مسلمانان گرچه کلیسا را بت‌خانه می‌نامیدند، با آن به احترام برخورد می‌کردند. آنها از این که تعداد کمی از روس‌ها به طور منظم در کلیسا حضور می‌یافتند متعجب بودند (Schuyler, p.41).
۱۳. به زمین‌داران و افراد متنفذ فرارود این نام را می‌دادند که وجه احترام‌آمیز نیز داشت.
۱۴. این اثر یک رساله دینی و اخلاقی است تا مسلمانانی را که بی‌توجه‌اند و قصوری دارند، به صراط مستقیم الهی بازگرداند. ایشان در این اثر قلمش را سلاحش می‌نامد (и – Манакиъ Дуќчй йшан , C.14).

۱۵. محمدعلی خان توره یا مدالی مشهور به دوکچی ایشان، از ایشان‌های منطقه فرغانه که به سبب قیامش (مشهور به قیام اندیجان) علیه روس‌ها در سال ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق. شهرت یافته است.
۱۶. پس از شورش اندیجان (۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق) سیاست کنترل نظارتی امور دینی مسلمانان در پیش گرفته شد. اداره استعماری ترکستان بر این تأکید داشت که سیاست سابق، مبنی بر عدم دخالت در امور مسلمانان ترکستان باید پایان یابد. اسنادی که پایان یافتن دوران «سیاست عدم دخالت و نادیده انگاشتن» در آنها مطرح شده است، از خطر و تهدید پان‌اسلامیسم صحبت می‌کنند که به نظر آنها شورش سال ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق اندیجان نمودی از آن بوده است. (Khalid, p.194) ژنرال دوخوسکی پس از شورش ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق علمای مذهبی و دینی را در یک مسجد جامع نمود و به زور آنها را مجبور کرد که پیشانی بر زمین بسایند. وقتی آنها سر به سجده نهادند ژنرال از یک طرف بالای سر مردم پا نهاده و به طرف دیگر رفت (عابد، ص ۷).
۱۷. منظور انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب اکتبر است.
۱۸. اطلاق عنوان احیای را از آن رو درست می‌دانم که گرچه اکثر علمای سنتی، احیای اسلام حقیقی را مطلوب می‌دانستند، این اندیشه در آراء این گروه وجه برجسته و مورد تأکید است.
۱۹. برخی از نویسندگان انتشار این مجله را از جانب فردی به نام ملا عبدالرحمان صالح اوغلو در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۵م/۱۳۳۳هـ می‌دانند. این نشریه ماهانه به زبان‌های ازبکی و تاجیکی در تاشکند منتشر می‌شد (معمدت‌زاد، ص ۵۸).

۶. منابع

- اسکرین، فرانسیس هنری، *تاریخ ماوراءالنهر در قرون جدید*، ترجمه میرزا احمد خان سرتیپ، به کوشش احمد شعبانی و صمد اسماعیل‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۹.
- اشپولر، برتولد و دیگران، *آسیای میانه (مجموعه مقالات تاریخی)*، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۶.
- آزدالگا، الیزابت، *نقشبندیه در آسیای مرکزی و غربی، تغییر و تدویم*، مترجم سیده فهیمه ابراهیمی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۸۹.
- پاشینو، *سفرنامه ترکستان*، ترجمه مادروس داود خانف، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۳۷۲.
- سامی، عبدالعظیم، *تاریخ سلاطین منغیته، مقدمه و ایضاحات ل.م. پیفانوا، مسکو، آکادمی فن‌های رس رس، نشریات ادبیات شرق، ۱۹۶۲.*
- شکوری شریف و رستم، *آسیای مرکزی در آمدی بر روایات مردم*، ترجمه محمد جان شکوری و منیژه قبادیانی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۸.
- عابد، عبدالکریم، *در سمرقند و بخارا چه گذشت*، ترجمه رضوان قل، الازهر، ۱۳۷۹.
- عینی، صدرالدین، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، با مقدمه کمال‌الدین صدرالدین‌زاده عینی، تهران، سروش، ۱۳۸۱.

معمدنژاد، کاظم، مطبوعات در آسیای مرکزی (تحولات روزنامه‌نگاری در دوره تجددخواهی، اشتراک‌گرایی و استقلال‌جویی)، تهران، نشر علم، ۱۳۹۰.
وامبری، آرمینیوس، تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگار تاکنون، ترجمه سیدمحمد روحانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
هاپکرک، پیتر، بازی بزرگ (عملیات سازمان‌های جاسوسی روس و انگلیس در آسیای مرکزی و ایران)، ترجمه رضا کامشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹.

روزنامه‌ها و مجلات

آینه، ۲۹ جمادی‌الاولی ۱۳۳۲، ش ۲۵.
آینه، چهار شعبان ۱۳۳۲، ش ۳۴.
الاصلاح، ۱۹۱۵، ش ۲.
الاصلاح، ۱۹۱۶، ش ۱۶.
بخارای شریف، ۱۲ ربیع‌الآخر، ش ۶.
گل مرادزاده، پیوند، «اندیشه‌ای چند در حاشیه تاریخ‌نامه یک ادیب فراموش شده تاجیک»، رودکی، سال دهم، ش ۲۵، زمستان ۱۳۸۸.

Crews, Robert D., For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia, United States of America, harvard university press, 2009.

Erkinov, Aftandils, Andijan uprising of 1898 and its Leader Dukchi Ishan Described By Contemporary Poets, Japan, Department of Islamic Area Studiesm University of Tokyo, 2009.

Geiss, Paul Georg, Pre-Tsarist And Tsarist Central Asia, Communal Commitment And Political Order in Change, Routledge Curzon, London and New York, 2005.

Khalid, Adeeb, The Politics Of Muslim Cultural Reform, Jadidism In Central Asia, University Of California Press, 2003.

Kaushik, Devendra, Central Asia In Modern Times, (A history from early 19th century), edited by N. Khalfin, Moscow, Progress Publisher, 1970.

Morrison, A.S ., Russian Rule in Samarkand 1868-1910 (A comparison with British India, Oxford university press, 2008.

Svat, Soucek, A History Of Inner Asia, Cambridge University Press, 2000.

Eugene Schuyler, Turkestan, Notes of journey in Russian Turkestan, Kokand, Bukhara and Kuldja, London, Routledge and Kegan Paul, 1966.

Анонимный , Манакиъ – и Дукчй йшан, Введи Перевод и Комментарии бабаджанов, Б. М , Ташкент – берн – Алматы, 2004

Кушматов, Аьдували, Вакф, дошанье, ирфан, 1990.

Рачъов, Зариф, Аз таърихи Афкори Чамъияти-сиёсии халки тоҷик дар нимаи дуюми асри XIX ва аввали асри XX, нашриёт давлатии Тоҷикистон, Сталинобод, 1959.

Хотамов, Намоз, Таърихи халки тоҷик (аз солҳои 60-уми асри XIX то соли 1924), нашриёт "ЭР-граф", Дӯшанбе, 2000.